

خرافه‌پردازی؛ خاستگاه و نقد آن

هادی وکیلی*

چکیده

مقاله حاضر با محور قرار دادن پدیده خرافه به بحث درباره علل و عوامل پیدایی آن و نقش برداشت‌های نادرست و خام از پاره‌ای مفاهیم و مقولات دینی در شکل‌گیری خرافه و دیدگاه‌های خرافاتی می‌پردازد. از میان عوامل گوناگون شکل‌گیری و توسعه خرافه بویژه نقش عوامل معرفتی و تحولات علمی و فلسفی در کنار علل روان‌شناختی مورد کنکاش قرار گرفته است. برای درک بهتر و روشن‌تر ریشه‌های این پدیده و نشان دادن چگونگی رخداد و روند شکل‌گیری آن، برای نمونه به تبارشناسی طالع بینی اشاره شده است. در بررسی نسبت خرافه با دین و تعالیم نبوی نیز ضمن اشاره به نمونه‌هایی از خرافات رایج در صدر اسلام به گزارش سیره و منش پیامبر عظیم‌الشان (ص) در مبارزه اصولی با این پدیده شوم پرداخته شده است.

*. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

خرافه در عرف لغوی، سخن بیهوده و پریشان ولی خوشایند یا عادت و عقیدتی بیرون از مبنای عقل و ناسازگار با آموزه‌ها و موازین شرع و حتی عرف را گویند. (فرهنگ معین، ج ۱، ص) گویند خرافه نام مردی از قبیله عذره بوده که ادعای ارتباط و مراوده با جن و پری داشته و مطالبی را از زبان آنها گفته است. (معارف و معاریف، ج ۱۰۹/۵) مبنای اصلی خرافه‌گرایی و خرافه‌پردازی عبارت است از قشری‌گری، راززدایی و روندگریزی که در بطن و ذات خود به نحوی خودآگاه و ناخودآگاه، صریح یا ضمنی، انکار عقل و شرع و عرف را دربردارد.

منظور از قشری‌گری، جمود بر ظواهر یعنی ظاهر امور و صورت حقایق است که متضمن توقف بر پوسته حقیقت و امتناع گذر و گذار از قشر به سوی لب و لباب است و این خود به خود موجب بدفهمی و زمینه‌ساز تک ساحتی شدن افراد است. قشری‌گری بویژه در دین، مانع فهم عمق معارف دینی و حقایق الهی می‌شود و بستر ساز رشد کزفهمی و انحراف و بدعت و عصبیت است.

نمونه بارز این امر در زمان حکومت امام علی (ع) ظهور خوارج بود که حاضر به تعرض به اوراق کاغذین قرآن نبودند؛ اما سرانجام کمر به قتل قرآن ناطق بستند. تعبیر شعارگونه مشهور «حسبنا کتاب الله» گویای عمق عصبیت ظاهرگرایان است؛ چنان که حدیث ثقلین نیز بیان متین و وزین کمال‌گرایی و توصیه به جمع ظاهر و باطن و قشر و لب با یکدیگر در مسیر تعادل است.

باری قشری‌گری ریشه در خامی ذهن و ناپروردگی اندیشه کسانی دارد که می‌کوشند معارف و حقایق هستی بویژه آموزه‌های دین را در قالب تنگ و محدود فهم‌های قاصر خود محدود و محصور سازند و تنها همان را احتمال بدهند که می‌فهمند و آنچه را که در نمی‌یابند، ممکن ندانند.

مراد از راززدایی نیز گرایش به این امر است که امور عالم از جمله دین و معارف دینی چونان اموری طبیعی نگریسته شوند و رد پای هر امر ماورای طبیعی در آنها محو گردد. این نگرش، عملاً ناقض اغراض دین بویژه برکشیدن آدمی از خاک به سوی خدا است. آسیب‌زایی راززدایی از معارف الهی، نه تنها در این است که حقیقتی از نظر پنهان می‌ماند، بلکه همچنین

در این است که آثار تربیتی و تحول‌بخش آن در زندگی فردی و اجتماعی نیز فرصت بروز و ظهور نمی‌یابد.

تردیدی نیست که میان دو قطب قشری‌گری و راززدایی، داد و ستدی نهانی و مستمر برقرار است. رو آوردن به قشر امور و حقایق منجر به راززدایی از آنها شده و بالعکس راززدایی و تبدیل حقایق باطنی به وقایع عادی به قشری‌گری دامن می‌زند.

مولفه سوم خرافه‌گرایی، روندگریزی است که گاه در قالب اندیشه به رد و طرد قانون عمومی علیت یا نادیده گرفتن یا استثنایپذیری آن می‌پردازد و گاه برانگیخته از امل‌گرایی افراطی و آرزوپروری تخیلی صورت می‌گیرد. مواجهه با قانون عمومی علیت و سرکشی در برابر روند طبیعی امور عالم در طول تاریخ اندیشه آدمیان، هم در تفکر نظام‌مند فلسفی و علمی نمونه دارد و هم در اشکال گوناگون ظهور ادیان، بستر طرح یافته است.

درمورد اول، مواجهه انتقادی غزالی در «مقاصد الفلاسفه» با قانون علیت و فروکاستن آن به جریان روان‌شناختی عادت اذهان به توالی و ترتب حوادث جهان بر یکدیگر و پس از آن نقدهای هیوم بر علیت، نمونه‌های برجسته روندستیزی به شمار می‌آیند؛ همچنین تقریر اصل عدم قطعیت هایزنبرگ در سده بیستم، جریان مواجهه با علیت را وارد مرحله نوینی کرد. درباره مورد دوم نیز می‌توان به ظهور معجزات به دست پیامبران الهی اشاره کرد که خواسته یا ناخواسته راه را برای مواجهه مزبور گشوده است. فضایی که انسان گذشته در آن دم می‌زده، همواره مملو از موهومات و خوارق عادات بوده است و جز آنچه برخلاف عقل و حس باشد، در احساس او اثر نمی‌گذاشته است. بشریت در طول تاریخ همواره در جست‌وجوی اعجاز بوده و شیفته غیب؛ حتی پادشاهان زورمند و حکیمان در اختیار هم برای توجیه خویش به امور خارق‌العاده متوسل می‌شده‌اند و در این میان، پیامبران که مبنای رسالتشان بر غیب نهاده شده، بیش و پیش از دیگران می‌بایست به معجزه دست بزنند؛ چراکه در ایمان مردم روزگارشان، اعجاز بیش از منطق و علم و حقیقت محسوس و مسلم، کارگر می‌افتاده است.

استعانت از معجزات و خوارق عادات برای پیامبران پیشین اجتناب‌ناپذیر بود؛ ولی در عصر ظهور پیامبر اسلام، جامعه بشری دوران ابتدایی را پشت سر گذاشته، به دوره بلوغ فکری پای گذارده بود؛ از این رو پیامبر بزرگ اسلام (ص) می‌کوشید تا کنج‌کاوی مردم را از امور غیرعادی و کرامات و خوارق عادت، به عقل و منطق و فهم جلب کند و جهت حساسیت آنها

را از عجایب و غرایب به واقعیات و حقایق بگرداند. پیامبر اسلام (ص) هم خود را پیامبر می‌خواند و مردم را به رسالت خدایی خویش دعوت می‌کرد و هم رسماً اعتراف می‌کرد که از غیب آگاه نیست و این کاری شگفت است که شورانگیزی صداقت خارق‌العاده نهفته در آن، هر دلی را به تقدیس و تنزیه و هر اندیشه‌ای را به تعظیم و تحسین وی وامی‌داشت.

بی‌دلیل و حکمت نبود که پیامبر اسلام در برابر اصرار منکران و معاندان به آوردن معجزه و اظهار خرق‌عادت، مقاومت می‌ورزید و در اثبات حقانیت خویش به استدلال عقلی و تجربی و شواهد تاریخی اتکا می‌فرمود. با وجود آن همه اصرار و ابرام لجاجت‌آمیز منکران، پیامبر اسلام (ص) از آوردن معجزاتی نظیر پیامبران سلف، امتناع می‌ورزید و تنها معجزه خویش را قرآن کریم که نظیری برای آن نخواهد بود، معرفی می‌کرد.

در هر حال شکی نیست که پیامبر اکرم (ص) علاوه بر معجزه اکبر خویش یعنی قرآن، تک معجزه‌هایی نظیر معجزات انبیای سلف نیز برای مجاب ساختن اندیشه‌های نضج نیافته و رشد نکرده داشته است. این قبیل معجزات در کنار انبوه معجزات پیامبران پیشین الهی همواره ذهن آدمی را به خود مشغول داشته و امکان تفسیر علمی و حتی تعمیم آنها به مثابه قانونهای ناشناخته جهان را فراهم می‌کرده است.

درواقع از آنجا که ظاهراً هر معجزه‌ای فی نفسه، متضمن نوعی مخالفت با قوانین علمی طبیعی و جهانشمول است، پس این قوانین، در نتیجه، نقض‌پذیر و استثنابردارند. اگر در روندگرایی، پایه تفسیر حوادث عالم بر قوانین شناخته یا ناشناخته طبیعی استوار است، در اعجازگرایی تعمیم یافته که نام خرافه‌گرایی برازنده آن است، غیرطبیعی کردن امور طبیعی و بر هم زدن سامانه دریافت منسجم و عادی حوادث، وجهه همت قرار می‌گیرد.

در هر حال، مخالفت با قانون علیت چه در شکل طرد و رد آن به صورت مستقیم و چه در شکل نادیده گرفتن آن در مواردی و استثنای پذیر دانستن آن — که به معنای طرد و نفی غیرمستقیم آن است — زمینه را برای ورود و فربه شدن اندیشه‌های خرافی هموار می‌سازد.

روندگرایی همچنین گاه به دلیل گرایش انسان به آمال و آرزوها و کوشش در جهت امکان‌پذیر معرفی کردن این آرزوها است که از ایده‌آل‌گرایی معتدل تا تخیل‌گرایی افراطی را شامل می‌شود. در ایده‌آل‌گرایی معتدل، خصلت بارز آدمی در دسترس پذیر ساختن خواسته‌های کوچک و بزرگ خویش، موجب آن می‌شود که آرمان‌های کوتاه و بلند خود را از طریق

اعتقاد به جریان‌های موثر در زندگی خود، دسترس‌پذیر و سهل‌الوصول بداند. ستاره‌بینی یا طالع‌بینی در انواع هندی، چینی، سرخ‌پوستی و غیره در کنار دیگر شیوه‌های غیرعلمی مانند فال‌بینی و فال‌گیری - در همه اشکال متنوع و مختلف خود نظیر فال قهوه و نخود تا فال تاس و ورق، سرکتاب بازکردن و رمالی و فال حافظ، کف‌بینی، چهره‌بینی، پیشانی‌بینی، خط‌بینی، آب‌بینی، آئینه‌بینی، و امثال ذلک از جمله این جریان‌های به ظاهر موثر در زندگی بشر قلمداد یا تلقی شده است.

مدعیان این شیوه‌ها عموماً بر مبنای نوعی پیشگویی و غیب‌خوانی، مخاطبان خود را به امکان‌پذیری آمال و آرزوهای کوچک و بزرگ آنان متقاعد می‌کنند. این قبیل پیشگویی‌ها عمدتاً بر سه محور شخصیت‌شناسی، واقعه‌شناسی و آینده‌نگری شکل می‌گیرد.

در محور شخصیت‌شناسی، مدعیان این شیوه‌ها با تمسک به روش‌هایی خاص و مرموز، خصوصیات روانی، رفتاری و شخصیتی افراد را پیش‌بینی و پیش‌گویی می‌کنند و حتی گاه در مقام روان‌شناسی کاردان و روانکاوای چیره‌دست به تحلیل عناصر و عوامل شخصیت افراد می‌پردازند.

در محور واقع‌شناسی نیز این مدعیان، به پیشگویی حوادث و رویدادهای آتی زندگی افراد اقدام می‌کنند و حتی خود را قادر به فهم حوادثی می‌دانند که تلخ و شیرین و سعد و نحس در کمین آدمیان نشسته است.

در خصوص آینده‌شناسی نیز، این مدعیان، ادعا دارند که قادرند سرنوشت و آینده افراد را پیش‌بینی و تقدیر و قسمت آنان از آینده و جهت‌های آتی زندگی آنها را غیب‌گویی کنند.

تردیدی نیست که در تمدن‌های باستانی که هنوز دانش و آگاهی بشر در مراحل ابتدایی و اسطوری قرار داشت و علت و ماهیت حقیقی امور برای بشر کمتر شناخته و دانسته بود، وجود مرموز ستارگان دوردست و پرتوافشانی جادویی و شگفت‌انگیز آنها، تشکیل خوشه‌های عجیب ستارگان مانند خوشه پروین و خرس‌های کوچک و بزرگ و تجمع سحابی‌ها و توده‌های بی‌شکل و سیال ستارگان و همچنین نقش شناخته شده ماه و خورشید در ایجاد پدیده‌هایی مانند جذر و مد و حرکت منظم ستاره‌ها و نقش راهنماگر آنها در جهت‌یابی انسان، اندک اندک، اعتقاد به قدرت شگفت‌انگیز و جادویی ستارگان و اجرام آسمانی را در ذهن و تخیل قوی آدمی به وجود آورد و پر و بال بخشید؛ به‌طوری‌که در هزاره پیش از میلاد مسیح،

کیش ستاره‌پرستی شکل گرفت و ستاره‌پرستی به عنوان دین و آیین قدرتمندی به وجود آمد و پیروان و معتقدان بسیاری در گوشه و کنار جهان بویژه در آسیا یافت و در تمدن‌های ساحلی مانند تمدن‌های بابلی، کلدانی و سریانی و نیز تمدن‌های بیابانی نظیر آشوری و مادی به عنوان آیینی فراگیر و پر قدرت ظاهر شد و به مرور زمان به کیش صائبی و آیین زرتشت منجر شد. با گذشت زمان به تدریج، دانشمندان و حکیمان دوران باستان با منظم و یکپارچه کردن معتقدات خویش در این خصوص و بهره‌گیری از نظریه‌های گوناگون نظیر عناصر اربعه و فلکیات و بروج، اعتقادات خرافی چشمگیری شکل گرفت که به تدریج با اساطیری به نام ارباب انواع و ستاره خدایگان همراه و مقرون گشت و از دل آن، فرهنگ‌های اساطیری گوناگونی از قبیل فرهنگ هلنیستی، رومنی، مصری، چینی، هندی، بابلی، سریانی و ایرانی و ستاره - خدایگانی چند نظیر زئوس، دیانا، آپولون، آفرودیت در اساطیر هلنیستی، ژوپیتر، هرا، ونوس، مرکور و مارس در اساطیر رومنی و آناهیتا، میترا، زاوش، بهرام، کیوان و استر در فرهنگ ایرانی برون زایید.

به این ترتیب، رفته رفته، اعتقاد به نیروهای مرموز ستارگان و نقش قاطع و مسلم آنها در سرنوشت و زندگی حال و آینده آدمیان به شکل خرافه طالع‌بینی و ستاره‌بینی که گاه با اصطلاح تنجیم - در برابر نجوم یا ستاره‌شناسی یا اختر فیزیک - از آن یاد می‌شود، درآمد. غافل از آنکه سرنوشت آدمی تابع قوانین گوناگون اجتماعی، تاریخی، اقتصادی و فرهنگی، بیولوژیکی، پسیکولوژیکی، فیزیولوژیکی و ژنتیکی و نیز تابع اراده، اخلاق، تربیت خانوادگی و از همه مهم‌تر تعالیم دین است و درواقع قاعده‌مندی نظام جهان بالطبع و بالتبع قواعد زندگی بشر را نیز وابسته به خود می‌سازد و روند قاطع و نظام‌مند شبکه حوادث، تکلیف گذشته و حال و آینده زندگی بشر و مقتضیات و مقدرات بشری را در چارچوب نظامی الهی که قضا و قدر الهی را در کنار حق انتخاب و اختیار بشر تعریف کرده، مقرر داشته است.

و اما تخیل‌گرایی افراطی در کسانی که کار را تا بدانجا کشانده که از طرق نامرسوم و احیاناً نامقبول و مطرود در تلاشند تا آمال و آرزوهای خفته و نفهته خویش را جامه تحقق ببوشانند. نمونه شاخص چنین جریان‌هایی را می‌توان در جنبش‌های به اصطلاح نوپدید دینی و عرفانی (NRM یا New Religious Movements, NMM یا New Mystical Movements) مشاهده کرد.

این قبیل جنبش‌ها، طیف وسیعی از جریان‌های معنوی یا معناگرای دینی و عرفانی را که از حدود سال ۱۹۸۸ میلادی ظهور فعال یافتند، شامل می‌شود. این جریان‌ها که عمدتاً در آفریقا و ژاپن و هند نشو و نما یافته‌اند، شامل جریان‌هایی از قبیل طریقت دل (Adidam)، یوگای آناندا مارگا، ایمان بهائی، بالاسای بابا، بدن مسیح، جنبش کاریزماتیک، فرزندان خدا، تعبد مستقیم، اکانکار، هیتلریسم باطنی، بازوی خدا، خانه یهوه، داستان بزرگ، سازمان سلامتی، سرور و تقدس، جنبش روح مقدس، گمنامان الکی، جنبش باران پسینی، طریق دست چپی، NLP، ملت یهوه، اکرو پولیس نوین، معبد مردم، کیمیا، سیمیا، لیمیا، هیمیا، ریمیا، ذن بودیسم، TM، عرفان سرخ‌پوستی، طریقت دارما، طریقت تولتک، طریقت دبانا، طریقت خلسه و ده‌ها فرقه و تشکل دیگر می‌باشد. این جریان‌ها هر یک به مقتضای تعالیم و اهداف نظری و عملی خویش می‌کوشد به طریقی، راه را برای سعادت و دستیابی آدمیان به کامیابی و موفقیت و آرمان‌هایش بگشاید و در این راه از هر دستاویزی چه مثبت و چه منفی، چه موافق با تبع آدمی و چه مخالف بهره می‌گیرد. صرف‌نظر از ایده کلی مثبت و قابل قبول سعادت‌مندی بشر و کامیابی وی در زندگی زمینی که در برخی از این جریان‌ها، اهمیت ویژه می‌یابد، راه و روش تأمین چنین سعادت و تضمین چنان کامیابی به شدت مخدوش و خرافه آمیز است. اعتقاد به تأثیر تکنیک‌ها، الکال، داروهای روان‌گردان و توهم‌زا، اذکار بی‌معنا و خالی از محتوا بر سعادت و کامیابی بشر که فاصله گرفتن از شیوه‌های اصیل و عمیق ادیان الهی بویژه دین مبین اسلام را خواسته یا ناخواسته هدف قرار داده است، هرگز راه به جایی نمی‌برد و تنها سر از بیراهه روندگریزی و تخیل‌پروری در می‌آورد که خود در جانشین‌ساختن عوامل و علل مجازی در جای علل و عوامل حقیقی، تجلی و نمود می‌یابد. شگفتا و اسفا که میل عمیق و فطری آدمی به سعادت ابدی و آرامش روحی دستاویز اشکال نوین خرافه‌پردازی قرار می‌گیرد و تسکین بخش‌های اصیل ادیان الهی بویژه دین سعادت‌اندیش و آرامش‌بخش اسلام جای خود را به مسکن‌های موقت و مشابه و احياناً دروغین ساخته و پرورده در آیین‌های خرافی نوین داده و کسانی نیز غافل از خطرات و زیان‌های ناشی از تن دادن به چنین شیوه‌های تسکین موقت، رستگاری را در این جریان‌ها می‌جویند.

۱. خرافه و عقل گرایی

همان گونه که پیش از این گفتیم، آفت اصلی خرافه پردازی در روندگریزی و خردستیزی نهفته در آن است. خرافه پردازی با نادیده گرفتن ضوابط عقل فردی و جمعی بشری یا حتی انکار آن، راه را به سوی دالان های مهلک خرافه پردازی می گشاید؛ البته در اینجا باید میان دو گونه عقل گرایی معتدل و افراطی تفاوتی قائل شد.

عقل گرایی معتدل، ضمن ارج نهادن به قدرت عقل در کشف روابط علی حاکم بر شبکه حوادث، آن را یگانه مرجع و منبع کشف حقیقت نمی داند. عقل را صافی همه چیز دانستن به نحوی که صحت و اتقان و توجیه قطعی هر معرفت نظری و عملی را در ید عقل علمی یا فلسفی دانستن، از آفات عقل گرایی افراطی است. واقع آن است که چنین توانی را در عقل آدمی سراغ نتوان کرد؛ زیرا که برخی از معرفت ها و دانش ها نه به مدد قطعیت علمی و فلسفی حاصل از کوشش های عقلانی که به کمک گمانه زنی های عاقلانه در دسترس قرار می گیرد.

عقل گرایی افراطی، نوعی مطلق گرایی در عرصه عقل است که پذیرفتنی نیست. بویژه در عرصه دین، نمی توان عقل بشری را چنان انگاشت که گویی آن را حد و حدودی نیست و توان آن را دارد که بر فراز هر حقیقتی بایستد و در بطن هر پدیده ای بنشیند و آن را در حیطه خود، تحلیل کند و بشناسد. شکی نیست که دین، آدمی را به حقایق ژرفی فراخوانده است که با تعقل فراهم آمدنی است، ولی اعتراف به حدود و ثغور عقل و تعقل در آدمی امری معقول و مقبول است. از این رو، هم عقل ستیزی و روندگریزی به خرافه می انجامد و هم عقل گرایی افراطی که همه چیز را در گرو عقل خود بنیاد بشری می داند و با تکیه بر نوعی اومانیزم عقلی، تنها کاشف حقایق و یگانه متکای سعادت بشری را عقل می خواند. همین اعتقاد موجب انسداد فهم معارف معنوی ادیان و آموزه های باطنی عرفان اصیل خواهد بود. واقعیت این است که عقل نازک بشری - گرچه نازک اندیش - محصور در حدود و مرزهایی است و اعطای حقی بیش از آنچه سزاوار آن است، خود به خود به نوعی خرافه می انجامد. جالب آنکه همین حدود و مرزها را خود عقل به خودش می نمایاند و مادام که آدمی به حکم عقل خویش، معترف به حدود و ثغور آن باشد، هم به لزوم عقل - و در نتیجه به ابطال خرافه - تن داده و هم اصل کفایت و مرزهای این کفایت در عقل را بر تافته است.

۲. خرافه و اسلام

در متون دینی که عمدتاً خبر از عالم ماورا می‌دهند، گزارش‌هایی درباره توانایی برخی انبیای الهی و حتی اشخاصی ویژه که منصب رسالت و نبوت را نیز ندارند، به چشم می‌خورد. از این قبیل می‌توان به قدرت مسیح (ع) به احیای اموات و درمان بیماری‌های لاعلاج یا صعب‌العلاج، تبدیل عصای موسی (ع) به اژدها، احضار تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن در نزد سلیمان و دیگر مواردی که قرآن کریم هم بدان‌ها توجه داده، اشاره کرد. طبیعی است که آدمی با پذیرفتن این موارد و باور به گونه‌ای اعجاز و خرق‌عادت، امکان تعمیم کلی این باور را فراهم ببیند و رخداد چنین اموری را منهای زمانی خاص یا مکانی خاص یا شخصی خاص، امکان‌پذیر بداند؛ ولی این تعمیم که قاعده‌مندسازی اموری استثنایی را می‌خواهد، خود به خود به نوعی خرافه منجر می‌شود که راه را به روی مدعیات کاذب و مجازی باز می‌کند.

شکی نیست که معتقدان به ادیان الهی، خود را باورمند به پدیده‌های ماورایی نیز می‌دانند ولی این موارد را تنها به صورت استثنایی بر قاعده کلی روندهای طبیعی و اصل کلی علی یا هماهنگ‌پذیر و توجیه‌پذیر با این قاعده و آن اصل، تلقی می‌کنند نه یک قانون عام فراگیر که نه زمان و مکان خاص را می‌شناسد و نه فاعلی ویژه را. همان‌گونه که در علوم هم، شکل‌گیری پاره‌ای پدیده‌ها با نادیده گرفتن بخش یا بخش‌هایی از روند علمی و تجربی، موجب آن می‌شود که مدعای شکل‌گیری چنین پدیده‌هایی، غیرعلمی و در نتیجه غیرقابل قبول ارزیابی شود.

قرآن کریم، از جمله افتخارات پیامبر اکرم (ص) را مبارزه جدی با اوهام و خرافات می‌داند و او را در وظیفه شست‌وشوی عقول از شوائب و گشودن غل و زنجیر از پای خرد آنها می‌ستاید. پیامبر گرامی اسلام (ص) برخلاف بسیاری از سیاستمداران و سلطه‌گران جهان در دوره‌های گوناگون تاریخ که همین خرافه‌گرایی مردم را فرصتی طلایی برای حکومت بر ذهن و دل آنان می‌دانستند و با ترویج خرافه‌ها به راحتی بر گرده آنان سوار می‌شدند، با تمامی خرافات و اوهامی که مانع رشد خرد و نضج اندیشه آدمی می‌شود، علم مبارزه برافراشت. تا آنجا که کریمه «و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم»، (اعراف / ۱۵۷) ندای روشن و آرامش‌بخش‌رهایی بشر از بارهای سنگین و زنجیرهای بسته به ذهن و زبان و دست

و پای عرب جاهلی و همه جاهلان تاریخ را سر داد و انسان‌ها را در مسیر کمال و سعادت‌خواهی، آزاد و سبکبال و از مسیر گمراهی، رسته و رها معرفی کرد.

ویژگی بارز پیامبر اسلام (ص) این بود که نه فقط شخصا به مبارزه با خرافه‌های زیانبار برای فرد و جامعه اقدام کرد، بلکه با افکار و دیدگاه‌های انحرافی - هر چند احیاناً موافق با برخی آموزه‌های دین - نیز مبارزه و ستیز می‌کرد. او می‌کوشید مردم را طوری تربیت کند که پیرو منطق و دلیل باشند، نه تابع قصص و خرافات.

به عنوان نمونه، در کتاب محاسن برقی با سندی از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده که آن حضرت فرمود: هنگامی که ابراهیم، فرزند رسول اکرم (ص) رحلت کرد، آفتاب گرفت و مردم نزد خود گفتند: این خورشید گرفتگی لابد به سبب مرگ فرزند پیامبر (ص) بوده است؛ اما پیامبر خدا (ص) بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی، ماه و خورشید را دو آیه از آیات الهی دانست که به امر خدا در جریان هستند و کسوف و خسوف را پدیده‌هایی معرفی کرد که به سبب مرگ یا تولد کسی پدیدار نمی‌شوند. (احمد بن محمد بن خالق برقی، محاسن، ص ۳۱۳)

تردیدی نیست که انتشار این خبر که کسوف به سبب مرگ فرزند پیامبر (ص) بوده، باعث ارادت بیشتر مردم به وی می‌شد و مقبولیت رسالتش را بیش از پیش می‌کرد؛ اما پیامبر اسلام (ص) نمی‌خواست که خرافات پای بگیرد و ذهن مردم بدان‌ها خو یابد.

حلیمه سعدیه، دایه پیامبر (ص) نقل می‌کند که آن حضرت سه ساله بود. روزی به من گفت: ای مادر! چرا امروز برادرانم را نمی‌بینم؟ گفتم: آنها گوسفندان را به چرا برده‌اند. به من گفت: چرا مرا با آنها نفرستادی؟ گفتم: آیا این کار را دوست داری؟ گفت: بلی. پس صبح روز بعد او را بیدار کردم و روغن بر موی او مالیدم و بر چشمانش سرمه کشیدم و گردنبندی را که دارای نگین حرز بود به گردنش آویختم. پس آن را درآورد و گفت: دست نگه دار مادر! به همراه من کسی هست که در همه حال مرا حفظ می‌کند! (علامه مجلسی، ج ۱۵، ص ۳۹۲)

در میان عرب جاهلی عقاید خرافی مضحکی وجود داشت. وقتی شخصی بزرگ و ارجمند از آنها فوت می‌کرد، نزدیکانش شتری را برای پذیرایی از مهمان‌ها بر بالای قبرش قربانی می‌کردند تا به اصطلاح، میت را تکریم کرده باشند.

به باور آن‌ها اگر مارگزیده یا عقرب گزیده‌ای، تکه‌ای از مس به همراهش داشت، می‌مرد و برای همین منظور گردنبندی از طلا و نقره به گردنش می‌آویختند تا درمان شود و اگر شخص به وسیله سگی هار گزیده می‌شد، مقداری از خون بزرگ قبیله یا شیخ عشیره را بر جای زخم می‌گذاشتند تا شفا یابد! (برای مطالعه بیشتر بنگرید: محمدهادی یوسفی غروی، تاریخ تحقیقی اسلام، صص ۱۱۹ - ۱۲۳)

این نمونه‌ها و بسیاری دیگر از خرافه‌ها از عوامل عقب‌ماندگی ذهنی و رفتاری عرب جاهلیت در مقایسه با ملل هم‌روزگارشان بود. به همین دلیل، پیامبر اسلام (ص) کوشید تا حتی المقدور، این اساطیر و اوهام را از صفحه ذهن و خاطر عرب جاهلی بزدايد؛ بنابراین معاذ بن جبل را به یمن فرستاد و به وی فرمود: «تمام سنت‌های جاهلیت را نابود کن، مگر آنچه مورد تأیید اسلام باشد و تمام دستورهای کوچک و بزرگ اسلام را آشکار کن». (حسن بن حرانی، تحف العقول، ص ۲۵)

تعبیری قرآنی از قبیله «افلا یتدبرون»، «افلا یعقلون»، «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» و «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»، بیان‌کننده همین نکته هستند که پیام الهی در زمان رسالت نبی خاتم همانا آغاز دوران مراجعه به علم و آگاهی و تعقل و پایان دوره سحر و جادو و ریسمان انداختن است.

گفتنی است که از میان قلمروهای سه‌گانه دینی یعنی عقاید، اخلاق و احکام، حجم خرافه‌پردازی در دو قلمرو عقاید و احکام بیش از قلمرو اخلاق است. شاید به این دلیل که در قلمرو باید و نبایدهای ارزشی، خرافه‌اندیشی چندان مجال نمی‌یابد؛ اما در عقاید و احکام چنین به نظر می‌رسد که خرافات، فرصت می‌یابند تا خود را تثویز کرده، بسط یابند و در زندگی بشر حضور پیدا کنند.

در محدوده عقاید از آنجا که باور به امور غیبی و ماورایی بخش اصلی و چشمگیر اعتقادات دینی را تشکیل می‌دهد، راه به سوی عوامل نهانی موثر و متغیرهای نادیدنی نافذ در زندگی بشری که در بطن خود، دسترس‌پذیری امور غیبی و دخالت عوامل ماورایی به شکلی مستقیم و غیرمستقیم را مفهوم‌سازی می‌کند، به آسانی گشوده می‌شود؛ بنابراین عقاید خرافی منسوب به آموزه‌های نظری دین به گونه‌های متنوع شکل می‌گیرند.

در محدوده احکام فقهی نیز شاید تسامح در ادله سنن مستحبیه و مکروهه، موجب حضور راهکارهای خرافی شده باشد. از آنجا که اهتمام عالمان شرع در خصوص واجبات و محرمات به دلیل حساسیت احکام الزامی بیش از احکام غیرالزامی است، احراز صحت سند روایات و مفهوم آنها از حیث انطباق با احکام عقل نظری و عمل یا نصوص قرآنی، همواره وجهه همت و عنایت قرار می‌گیرد و احکام پالوده و سخته‌ای فراهم می‌آید؛ ولی همین شرایط در خصوص احکام غیرالزامی رعایت نمی‌شود و به خصوص با تاکید بر تسامح در ادله سنن، ناخواسته زمینه دریافت‌ها و تلقی‌های خرافی پدیدار می‌گردد.